

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به اخذ اجرت بر واجبات.

عرض کردیم وجوهی نقل شده در اصطلاح آقایان تنافی وجوب با اخذ اجرت که مرحوم آقای اصفهانی هفت تا وجه گفتند. وجه دومش که ملخصاً از کلام شیخ انصاری است، و آن که اگر یک امری واجب شد دیگر حرمت عمل ندارد. قاعده اصالة حرمت عمل المسلم، یا حالا چون حرمت در عربی در اینجا به معنای احترام، اصل بر احترام عمل مسلم است دیگر برداشته می شود.

این را مرحوم البته بعد هم فرمودند ولذا اکل مال به باطل می شود. در کتاب مکاسب

عرض کردیم مرحوم استاد آقای خویی بحث اکل مال به باطل را هم مطرح کردند. مرحوم آشیخ محمد حسین از آن جهت وارد نشدند. لکن بحث احترام را متعرض شدند.

خلاصه بحثی را که مرحوم آقای اصفهانی داشتند این بود که احترام مال مسلم به دولحاظ است: یک دفعه احترام مالکی است، یعنی بدون اجازه مالک تصرف نکنید، یک دفعه احترام مال فی نفسه است. و به خاطر وجوب اولی برداشته می شود، چون این عمل واجب می شود برایش. دیگر بخواهد یا نخواهد باید انجام بدهد. مثلاً شارع گفت این حیوان همسایه را یا حیوان یک مومنی را در خیابان یا بیابان دیدی ببر خانه نگهداری بکن، دیگر این اختیارش نیست باید حتماً انجام بدهد، یعنی حتماً در وعاء اعتبار این در ذمه او قرار داده شده به یک معنایی، که باید ببرد منزل و آن را نگهداری کند. اگر این شد دیگر نمی تواند بگوید من قصد ضمان می کنم یا قصد می کنم مجانیت را. دست او نیست دیگر، وقتی شارع الزامش کرد، این عمل را انجام بدهد دیگر جای قاعده اصالة احترام مال مسلم دیگر جاری نمی شود.

این خلاصه اشکال.

جواب مرحوم آشیخ محمد حسین:

ایشان گفت که بله، رضای مالک معتبر نیست اما عمل فی نفسه که ارزش دارد خوب. آن قاعده احترام مال مسلم به لحاظ مال فی نفسه، عمل فی نفسه است. بعد مثال زدند به مسئله کسی که مضطر است به اکل طعام، و طعام همسایه یا طعام یک مومن را می خورد، در آنجا

اجازه مالکی اش ساقط است، اجازه نمی خواهد، مالک بخواهد اجازه بدهد، اما چون مال است، مال حرمت دارد، اگر خورد ضامن است، باید بدلش را بدهد. این هم مثل همان است. ایشان مثل همان گرفتند.

بعد دیروز یک اشکالی کردم و بعد وارد بحث جواب از آن اشکال و بعد فرمودند هذا مضافا الى ان المصحح لبذل المال عوضا عن عين او عمل بقائه على المالية، بله، و عمل بقائه على المالية، مصحح بذل مال و او عمل برائه عن مالیه، مصحح بقائه عن مالیه، مصحح اسم است، ان بقائه خبرش. بله، بعدم سلب المالية عنه، این مصحح به این است که سلب مالیت نکند. یعنی دو جور است: یک دفعه اگر آمد سلب مالیت کرد، دیگر احترام ندارد. یا سلب احترام از عمل کرد. كالخمر والخنزير لا بمجرد هدر المال، اگر بگویند شما می توانید این پول را بردارید کافی نیست برای اینکه بگویند ضامن را برداشتیم.

و يشهد له، شاهدش هم این است که آن مال کافر حربی لاحترام له فيجوز تملكه مجاناً قهراً عليه مع ان كفره لا يمنع عن بقائه على مالیه و ملکیت، عرض کردم مرحوم آقای اصفهانی در اشکال اول فقط مالیت را می گفت، اینجا ملکیت را هم اضافه کرد.

مالیه و ملکیت، بله، و لأجله يصح الشراء منه، شما می توانید از کافر حربی بخرید، و استیجاره لعمل، این يصح الشراء منه در مال، استیجاره لعمل در عمل، ایشان دو تا را مثال می زند، یکی مال یکی عمل، فسقوط الاحترام معنی، این که مال احترام ندارد یکی است، و سقوط عن المالیه معنی اخر، این تعبیر جمع و جوری آخر فرمودند. یک دفعه می گوئیم این احترام ندارد، یک دفعه می گوئیم این اصلاً مال نیست.

در روایت نیامده بگویند این مالی که مال شخص است شما مضطربید مال نیست، گفته احترام ندارد. اگر احترام نداشته باشد شما بدون اجازه مالککش می خورید، بعد هم بدلش را به او می دهید، ضامن هم هستید.

پس دو چیز داریم: یکی ثبوت احترام است، یکی بذل به اصطلاح سقوط عن المالیه.

و بالجمله هدر المال غیر هدر المالیه، راست است خب، این که بگویند شما می توانید غذا را بدون اجازه مصرف کنید، این معنایش این نیست که این غذا دیگر مال نیست، این به اصطلاح برای شما اجازه مصرف مال را داد، نه اینکه گفت که این دیگر اصلاً مال نیست دیگر، شما هم تلفش کردید مال نیست، از مالیت خارج شده است.

غیر هدر المالیه فتدبره جیدا، این خیلی مشکل نبود که ایشان تدبر بفرمایند.

مضافاً الى ان قاعدة احترام مال المسلم مدرکها مثل قوله ص و حرمة ماله كحرمة دمه، چون در، این از کلمات معروف رسول الله (ص) در سال حجة الوداع که فرمودند که خیلی اصرار کردند که مسلمانان حتی دارد و اعلموا ان دمائکم و اموالکم و ابشارکم، ابشار جمع بشره، حرام علیکم، یعنی حتی کتک نمی توانید کسی را بزنید، مسلمان مسلمان دیگری را، خوب است رسول الله (ص) تشریف بیاورند دنیای ما چه شده، مسلمان، مسلمان را به بشره اش هم نمی تواند بزند، حالا احتیاط می کنند تکه پاره می کنند به جای بشر.

و مدرکها مثل قوله عليه السلام و حرمة ماله كحرمة دمه و هو لا يقتضي ازید من حرمة التصرف فی ماله بدون رضا، یعنی قدر متیقنش این است، این قسمت است. یعنی قدر متیقنش این است که بدون اجازه او حق ندارید، كحرمة اراقة دمه، مثل خون ریختن، اراقة یعنی خون ریختن، اراقة دمه بلا سبب فلا نظر له الى حرمة ماله من حیث المالیة، این ناظر نیست که این دیگر مال نیست، مال به عنوان مال دیگر احترام ندارد. من حیث حتی یتوهم منافاة الایجاب لبقائه علی احترامه؛ تا اینجا عبارت روشن است، خیلی مشکل ندارد. منافات دارد ایجاب یعنی جایی واجب شد، این منافی است با بقائه علی احترامه، که بگوییم نه این محترم است، نه دیگر ایجاب معنایش این است که احترام آن مال را برداشته است.

و بله، او اقتضائه، نمی دانم حالا این اقتضائه لتدارک، نمی دانم نفهمیدم عبارت ایشان را یک سطری کمتر از یک سطری ما سر در نیاوردیم، چون معروف بود مرحوم آقای اصفهانی با یک قلم واحد می نوشت، پاک نویس نمی کردند. نمی دانم حالا چه می خواستند بنویسند. او منافاة الایجاب لاقتضائه این طور بگوییم، باید این طور قاعدتاً خوانده بشود. تا اینجا هم باز می شود یک کاری کرد. ایجاب منافی است با اقتضائه لتدارک چون مالیت اقتضای تدارک، تدارک یعنی ضمان، یعنی وقتی شماتلف کردید باید بدلتش را بدهید. این بدل را می گویند تدارک. اینجا هم ایجاب منافی نیست، فضلاً عن یكون مصححاً لبذل المال بأزائه فی مثل عمل الحر، ظاهراً باید لا باشد، فضلاً عن لا یكون مصححاً، باید این جور باشد ظاهراً. حالا ما سر در نیاوردیم هو اعلم بما قال. من هم چون در عبارات خیلی مانور نمی دهم به خاطر، یعنی که یحتمل یحتمل چون وارد آن بحثها نمی شویم. به نظر من عبارت کمی ابهام دارد. لا اقل من نمی فهمم حالا.

والظاهر من سياق الخبر، یعنی ظاهر حالا به جای این حرفی که ایشان فرمودند شما این جور بگویید، یکی بحث احترام مال یعنی اضافه به مالکی، این را اسمش را بگذاریم حکم تکلیفی؛ یکی مالیت فی نفسه اسمش را بگذاریم حکم وضعی. حالا به جای این تعبیر شدید ایشان، چون وقتی شما توانستید عبارت کسی را مثل محقق هم باشد مثل ایشان جابجا بکنید معلوم می شود که احاطه دارید.

ایشان می خواهد بگوید که روایت فقط می خواهد بگوید حرمت تکلیفی، یعنی بدون رضای او کاری نکن. اگر واجب شد، این برداشته می شود. تکلیف برداشته می شود. اما حرمت وضعی می ماند و آن مالیتش است. باید بدلش را بدهید. این خیلی مختصر. عبارت ایشان که مغلق است یعنی با این تعبیر من خیلی روشن تر می شود.

دو بحث داریم ما، در احترام مال دو بحث است: یک جانب تکلیفی است، بدون رضای او تصرف نکن، یک جانب وضعی است، اگر تلفش کردید ضامن است. این حرمة ماله کحرمة دمه، خوب دقت بکنید، حرمة ماله کحرمة دمه، به تعبیر بنده حالا با اضافه به کلام ایشان، ایشان نفرموده اضافه بنده، این فقط ناظر به حرمت تکلیفی است. ناظر به حرمت وضعی نیست. این فقط احترام تکلیفی را بر می دارد. احترام تکلیفی یعنی چه؟ یعنی تصرف در مال بدون اجازه او. من مضطرم این غذا را بخورم، تصرف در مال می کنم بدون اجازه او. شارع یک عملی را بر من واجب کرده، این تصرف بدون اجازه او درست است، چون برای او واجب است دیگر. این تصرف درست است. اما دومی حکم وضعی است. من ضامنم، این را که بر نمی دارد.

این خلاصه کلام ایشان.

یعنی حرمة ماله کحرمة دمه، به این اصطلاح بنده روشن تر است. حرمت تکلیفی را بر می دارد، حرمت وضعی را بر نمی دارد. به اصطلاح ایشان.

حرمة ماله یعنی حرمت در صورت وجوب یا در صورت اضطرار، حرمت مال به معنای ماله، یعنی به نحو اضافه مالکی، آن را بر می دارد، اما مالیت فی نفسه را بر نمی دارد. چون فی نفسه هم مال، یک مالیتی دارد. این خلاصه نظر ایشان.

ایشان و بشهد لما ذکرنا، این که مراد این است، حیث قال سباب المؤمن فسوق و قتاله کفر و اکل لحمه من معصية الله، این را بگوییم و قتاله کفر، اگر با او بجنگید این کفر است، یعنی حرام است دیگر، اما همین مومن را اگر شما با او جنگیدید دیه اش که هست دیگر، یا قصاص دارد یا دیه دارد. می خواهد بگوید این حرمت آن جانب وضعی را بر نمی دارد، مراد ایشان این است. عبارت ایشان انصافاً خالی از ابهام نیست. این توضیحی که من دادم روشن می شود.

فان الظاهر ان الاثر المرتب على التصرف في ماله هو الاثر المرتب على التعرض لقتاله، یعنی چطور قتالش حرام است، تصرف در مالش هم حرام است. این تکلیف.

اما اگر شما با مومن قتال کردید حالا غیر از حرمت، او را کشتید، خب یا باید قصاص بشوید یا دیه. آن به جای خودش محفوظ است. می گوید مالش هم همین طور است، اگر مالش هم از بین رفت شما باید بدلش را بدهید.

عرض کردم عبارت ایشان ما می فهمیم چه می خواهد بگوید، اما انصافاً یا بد چاپ شده یا بد نوشتند.

فان الظاهر ان الاثر المترتب على التصرف في ماله هو الاثر المترتب على التعرض لقتاله، یعنی آنجا هم حرام است، اینجا هم حرام است. آن حرمت قتال یعنی چه؟ یعنی حرمت تکلیفی. حالاً مومن است چون فرض مومن است. حالا اگر قتال کردی حرمت تکلیفی را گوش نکردی و انجام دادی، کشتیش، خیلی خب، دیه که برداشته نمی شود دیه در جای خودش محفوظ است.

و هی شدة العقوبة المعبر عنها بالكفر لا ان دمه يوجب القصاص، به نظرم باید باشد الا أن دمه يوجب القصاص و الدیه، به نظرم باید این جور باشد، اینجا هم عبارت به ذهن من این طور می آید، نمی فهمم یا من بد می فهمم یا ایشان بد نوشته، و لا یذهب هدرا، این باید لا یوجب باشد تا لا یذهب هدرا، فکذا ماله لا یذهب هدرا، دقت کردید؟

پس مراد این است: حرمتی که مال دارد به لحاظ تکلیفی در صورت اضطرار یا ایجاب شارع برداشته میشود. اما حرمت وضعی برداشته نمی شود. مثل قتالش، قتال مومن حرام است. درست شد؟ حالا اگر شما خیال کردید که این مثلاً مستحق قتل است و اینها، بعد کشتید او را، بعد معلوم شد که این بیچاره مومن بوده و استحقاق قتل نداشته، خب ضامن هستید، دیه او را باید بدهید. این هم همین طور است. بل يمكن ان يقال ان الحرمة هنا في قتال الحل فيساق قوله لا يحل مال امرء مسلم الا بطيب نفسه فالمراد ان ماله حرام كما أن دمه حرام و بقية الكلام في محله؛

این خلاصه مطلبی بود که حالا با تندی هم خواندیم از کلمات ایشان.

عرض کنم که چون بنا بود که ما این بحثها را مناقشاتش را بعد بگذاریم، چون این از اهم مناقشات مال احترام مال و مرحوم شیخ انصاری هم متعرض شده اینجا کمی توضیح بدهیم.

اولاً ایشان بحث حرمت عمل به احترام عمل، در ما نحن فيه احترام عمل مطرح است، این را مطرح کردند مقایسه کردند با احترام مال. و در احترام مال دو حیثیت فرض کردند: یکی حیثیت اضافه به مالک، یکی حیثیت فی نفسه. همین بحثی که الان خواندیم.

اشکال کار اینجاست که ایشان باید این نکته را در عمل تازه اثبات بکنند. چون در مال این مطلب تصویر می شود، مشکل قانونی ندارد خیلی. یعنی در مال تصویر دو حیثیت خیلی واضح است. فرض کنید تسبیح بنده، به یک لحاظ که ملک من است یک حیثیت دارد، به یک لحاظ که فی نفسه تسبیح است دیگر مثلاً. مال فی نفسه تصویرش جدا از رضای مالک قابل تصویر است. لذا هم ایشان مدام رفته روی مسئله مال و مخمصة و قحطی و اضطرار و ... خب بله چون آنجا تصویرش واضح است. در مال این تصویر را واضح تصور می کنیم. انما الکلام در عمل هم همین طور است؟ دقت کنید.

آیا در عمل هم دو صورت فرض می شود؟ یک دفعه اضافه العمل الی العامل، یک دفعه عمل فی نفسه. خوب دقت کنید. من در حقیقت من فکر می کنم مرحوم شیخ انصاری ظرافت کلامش در اینجاست. یعنی شما این دو حیثیت را در مال تصور می کنید، چرا؟ چون این تسبیح بالاخره فی نفسه یک چیزی هست دیگر. حالا مضطر بودید غذا را بخورید، بسیار خب، اجازه مالک شرط، خب ارتباط به مالک دارد، اجازه مالکیت برداشته می شود به خاطر مخمصة یا اضطرار، اما فی نفسه غذا است دیگر. ببینید ایشان هم مدام رفته حرمة ماله کحرمة دمه، بله خب در آن روایت مال آمده، بحثی که الان شما دارید عمل است، مال نیست. شما باید این تصور را بکنید. خوب دقت بکنید. عمل من را در نظر بگیرید، بردن گوسفند به خانه و نگهداری از آن. این عمل من است. این عمل من را باید تصور بکنید جدای از عامل. مثل اینکه مال را روشن شد نکته چیست؟

شما آنجا عمل را جدای از عامل حساب می کنید، شاید اشکال نمی دانم دقت می کنید؟ شاید اشکال مرحوم، نه اینکه شیخ حالا نمی فهمد که فرض کنید در آنجا، آن یک نکته خاص خودش را دارد. اصولاً شاید اصلاً شما بگویید از نظر قانونی و بحث های حقوقی تصویر تفکیک بین عمل و عامل نمی شود، تفکیک بین مال و مالک می شود، چرا؟ چون مال فی نفسه ارزشی دارد. شما نمی توانید بگویید این عمل که نگهداری گوسفند دارد، خوب دقت کنید، حالا که واجب شد، آن حیثیت اضافه اش به عامل، عامل کسی که انجام می دهد، آن حیثیتش را شارع برداشت، اما فی نفسه عمل است. شما خب در عمل می گوید دو تا حیثیت ندارد. چنین چیزی تصور نمی شود در عمل. حیثیت عمل با اضافه اش با عامل یکی است. این در مال دو تا حیثیت است. شما در مال دو تا تصور می کنید، چرا، چون این ... و لذا آنجا شما روایاتی که آوردید مال است، همه اش بردی روی مال.

انما الکلام این مطلبی را که در مال که در روایت هم دارد که حرمة ماله کحرمة دمه، این را باید شما بیاورید به عمل. آنجا تفکیک معقول است در مال کاملاً معقول است. بگوید آقا شما می توانید این غذا را بدون اجازه مالک بخورید، خیلی خب، بعد هم پول غذا را بدهید،

این تفکیک این دو تا، چون مال فی نفسه، آن غذا مال است فی نفسه. اما شما بیایید بگویید شارع گفته این عمل، یعنی نگهداری گوسفند، بر شما واجب، و در عین حال این عمل احترام دارد، بدلش را می تواند از شما بگیرد. صحبت سر این قسمت است. این را باید اثبات بکنید. یعنی شما روایتی که در باب مال و حرمت مال و فهم عرفی، نمی دانم کذا، این حرفهایی که، در مال خیلی خب تصویرش خیلی مشکل ندارد و این اینجا مشکل دارد. این اولاً

س: فرض ثانی همین است که مال است دیگر

ج: احترام عمل، نه مالیت عمل. مالیت عمل وجه اول بود.

س: الثانی ان عمل الحر مال یصح فی نفسه مقابلة....

ج: چون از باب حرمت عمل

س: این تصویر مال دارد خب

ج: می گویم از باب احترام عمل است، تصویر شیخ هم احترام عمل است. بعد هم می گوید ایشان، بخوان دو مرتبه، ادامه بدهید بقیه اش را.

لقاعدة احترام عمل المسلم

س: الذی اثبت احترامه الشارع،

ج: هان، همین دیگر، احترام قاعده احترام

یک دفعه بحث مالیت است ما این را اعتقاد داریم که به وجه اول بر می گردد. شارع اگر یک عملی را واجب کرد، مقدمه واجب کرد، مالیتش را اسقاط کرد. آن بحث اول. آن را ما هنوز جواب ندادیم، جوابش را بعد انشاء الله عرض می کنیم.

بحث دوم از باب مالیت نیست، از باب اسقاط احترام عمل، نه اینکه عمل مال. شیخ انصاری ظاهر عبارتش این است. عمل احترام ندارد، چون اگر عمل احترام نداشت، دیگر شما نمی توانی قصد مطالبه پول بکنی. مرحوم آقای آشیخ محمد حسین می گوید بله عمل محترم نیست، چون شارع واجب کرده، لکن محترم نیست یعنی رضای شما شرط نیست، اما عمل فی نفسه عمل است دیگر، بالاخره نگه داشتن گوسفند فی نفسه عمل است.

س: ظاهراً این وجه اول است آقا

ج: نه، وجه دوم است دیگر.

س: وجه اول می فرماید عمل مسلم

ج: بعدش هم امروز خواندیم دیگر. حرمة ماله كحرمة دمه، بحث حرمت رامطرح کرده است. نه مالیت.

دقت فرمودید؟ حالا بر فرض هم ایشان حالا مثلاً جابجا کرده باشند. حالا به هر حال ما که جابجا نمی کنیم.

پس یک بحث مالیت عمل حر است. این را ما وجه اول قرار دادیم که با وجوب مالیت برداشته می شود. یک بحث حرمت مال است، و حرمت عمل، احترام عمل. نمی خواهیم بگوییم مال است. چون عمل مسلمان محترم است، می گوید من گوسفند را نگه داشتم در مقابل پول می خواهم، شارع هم به من گفته واجب است. یعنی چه من بخواهم چه نخواهم باید انجام بدهم. لکن خودعمل فی نفسه محترم است، خود نگه داشتن گوسفند، من پول به ازای این می گیرم.

این تفکیک در عمل به نظر من خیلی عرفی نباشد. به نظر من تفکیک در مال عرفی است، اما تفکیک در عمل خوب دقت بکنید. چون در عرف عمل را با عامل می بینند، این طور نیست که جدا ببینند.

س: حاج آقا اتفاقاً الان عرف تفکیک عمل و عامل خیلی، مثلاً راننده های تاکسی واجب است که مسافرکشی کنند، اما در قبالش پول

حتماً

ج: آن در بحث واجبات نظامیه است دیگر. واجب با پول نه بدون پول، گفت در مقابل اخذ وجه دریافت بفرمایید، پرداخت کنید، این در مقابل دریافت، یعنی آن که برایش واجب است تاکسیرانی در مقابل پول، این برایش واجب است، نه خود تاکسیرانی، راننده تاکسی. علی ای حال بحث واجبات نظامیه را چون بعدیکی از جواب های واجبات نظامیه هم همین است. انشاء الله بعداً عرض می کنم. آنجا چندتا جواب داده یکی همین است. حالا من نمی خواهم بگویم جواب نهایی اش را.

دقت می کنید. این یک نکته.

یک نکته دیگر اصلاً کیفیت استدلال ایشان است. این نحوه جواب مرحوم آشیخ محمد حسین اصفهانی، مرحوم محقق اصفهانی، به نظر ما روشن نیست. این یک توضیحی دارد، این چون فنی است و به اصطلاح در مسائل دیگر هم جاری است، دقت بکنید. ببینید مثلاً

اینکه ایشان تفکیک بین حرمت مال به لحاظ اجازه مالکی و لحاظ رضای مالک و بین حرمت مال به لحاظ مالیت شیء فی نفسه این تفکیک ایشان قائل شدند که بعد هم به عمل رساندند.

بینید این تفکیک عادتاً این طور است، قاعدتاً می خواهم عرض کنم. این تفکیک کجا ثابت می شود؟ یا در خود نص بیاید که تفکیک قائل شد. مثلاً در روایت بیاید که شما که در اضطرارید بخورید بعد هم بدلتش را بدهید. خب این می آید در خود قانون بیاید اعتبار است دیگر مشکل ندارد. من می خواهم آن راه فنی اش را خدمت شما عرض بکنم. یا نص قانونی باشد، این جای بحث ندارد. یا اگر نص قانونی نیست، مثلاً دو تا نص قانونی داریم، یا سه تا نص، نتیجه اش این می شود که اصطلاحاً دلالت اقتضاء می گویند.

ما در بحث مفهوم و منطوق این توضیح را عرض کردیم عده ای از اهل سنت در کتاب های شیعه من ندیدم، در بحث دلالت مفهوم، البته در بعضی کتب شیعه اخیر آمده اما نه به این، یک اصطلاحی دارند دلالت غیر منظوم، یا حالا بگوییم غیر ملفوظ مثلاً، آن وقت این را چهار قسم می کنند: مفهوم است، اقتضاء هست، ایماء و اشاره، این چهار تا دلالت در سیاق هستند. یکی همین اقتضاء.

بینید یک دفعه تصریح می کند قانون، خب آن جای بحث ندارد. مثلاً بیاید تصریح بکند شما واجب است گوسفند را ببرید لکن اگر خواستید می توانید از مالکش هم پول بگیرید، نخواستید هم نگیرید. این تصریح را بکند چه اشکالی دارد؟ هیچ مشکل خاصی ندارد، تصریح باشد تفکیک قائل بشود بین عنوان مالکی و بین عنوان عمل فی نفسه یا مال فی نفسه.

گاهی اوقات نه این جور نیست که تصویر شده، احکامی جعل شده از آن احکام یا اعتباری شده، از آن اعتبار ما می فهمیم. این نکته فنی را همیشه دقت کنید.

حالا من دو تا مثال بزنم. یکی در احکام یکی در اعتبارات شخصی.

در اعتبارات شخصی همین مثال معروف قدیم، اعتق عبدک عنی، یا این کتابت را از طرف من صدقه بده، این کتابی که داری، عبایی که داری از طرف من صدقه بده. خب معلوم است عبا ملک ایشان است، عبد ملک ایشان است، عبد ملک من نیست، لا اعتق الا فی ملک، باید ملک باشد. معنا ندارد که عبدش را آزاد کند از طرف من، عبدش را آزاد کرد از طرف خودش، از طرف من معنا ندارد اصلاً. اما گفتن این کلام که اعتق عبدک عنی که مشکل ندارد که چه می گویند؟ می گویند در اینجا وقتی که گفت اعتق عبدک عنی، در حقیقت این کلام، به قول معروف لف و نشر است، این مختصر است، مطولش این است که یک: عبدی که ملک تو بود، تو این را به من تملیک بکن، این البته تقاضا است. دو: عبدی که الان ملک من شد، تو وکیل او را آزاد کن، این اعتق عبدک عنی معنایش این است، در آن این خوابیده

است، و الا معقول نیست که اعتق عبدک عنی. چون لا عتق الا فی ملک، اگر عبد اوست چطور عنی بشود؟ اگر بخواهد عنی باشد چطور عبد او باشد؟ خوب دقت بکنید.

لذا یک اصطلاحی دارند در فقه که این کلام فی باطنه دو چیز است: یکی تقاضا است و یکی انشاء توکیل است، وکالت است. ظاهرش اعتق عبدک عنی، کتابت را از طرف من صدقه بده، یعنی کتابت را اول ملک من کن، بعد از اینکه ملک من شد تو وکیل هستی که از طرف من صدقه بدهی، وکیلی که از طرف من صدقه بدهی. این معنای تصدق بکتابک عنی، و الا معنا ندارد که تصدق بکتابک عنی معنا ندارد. این در اعتبارات شخصی.

در اعتبارات قانونی همان مثال معروف، چون ما سه تا روایت داریم: یکی اینکه انسان لا یملک ابویه، مالک پدر و مادرش نمی شود. روایت داریم لا عتق الا فی ملک، بدون ملک هم انسان عتق نمی تواند بکنند. روایت داریم اذ اشتری احد ابویه انعتق علیه، اگر رفت پدرش را خرید آزاد می شود. خب می گوید این سه تا با هم نمی سازد. امکان ندارد این سه تا دلیل را با همدیگر جمع کنیم. چون اگر خرید یا ملکش می شود یا نمی شود دیگر. اگر ملکش شد خب می گوید در روایت دارد که لا یملک احد ابویه، ملک نمی شود. اگر ملکش شد. اگر ملکش نشد، لا عتق الا فی ملک، آن یکی جور در نمی آید.

از آن طرف هم ادله اوفو بالعقود می گوید این ملک است. پس این را چه بکنیم؟ سه تا روایت به این مضمون لا عتق الا فی ملک، لا یملک احد ابویه، اذ اشتری احد ابویه انعتق علیه، این می گویند قابل جمع نیست. نمی شود با این. بالاخره وقتی که می خرد، اگر بگوید ملکش نمی شود، یک: با ادله عقود نمی سازد. دو: اگر ملکش نشد چطور آزاد بشود؟ اگر ملکش شد با آن دلیلی که می گوید لا یملک احد ابویه نمی سازد.

این را ما این اصطلاح خودشان می گویند مجموعه اینها را که روی هم بریزیم استظهار می کنیم، چون نمی شود یک طائفه را حذف کنیم، استظهار می کنیم شارع یک ملک آنا ما قائل شده است. این از کلمات از زمان مرحوم میرداماد و اینهاست. ما از جمع بین این ادله استظهار یک ملک آنا ما می کنیم. که این ملک آنا ما تا ادله به هم نخورد. وقتی پدرش را خرید، پدرش عبد بود خرید، به مجرد خریدن ملکش می شود، اما هیچ اثر ملک ندارد. این آنا هم آن زمانی نیست، مثلاً بگوییم یک ثانیه ملکش است، این فقط در لحاظ اعتبار قانونی است. لیس الا. خوب دقت بکنید.

اگر در همان لحظه هم که خرید مرد، این ارث برده نمی شود، نمی گویند پدرش ارث رسید به پسرش مثلاً، به پسر خود این مالک این شخص. این ملک فقط یک اثر دارد و آن اینکه فقط عتق بشود. و الا خب این سه تا حکم با هم نمی سازد. دقت کردید. این کیفیت، یک بحث قانونی است خود این مطلب، یک بحث حقوقی است. درست هم هست. انصافاً درست است.

با بگوئیم تعبد، یعنی یکی از دو راه را باید بگوئیم. آقا این تعبد است، مثل تخصیص. لا عتق الا فی ملک، اینجا ملکش می شود، آن دلیل را که لا یملک، میگوئیم نه مالک می شود. یا بگوئیم چون دارد انعتق علیه مالک نمی شود، این مورد عتق بدون ملک است، این مورد این طوری است. یک چیزی باید قائل بشویم.

یا به ملک آنا ما، این ملک آنا ما را از مرحوم میرداماد به بعد اصحاب ما مطرح کردند برای جمع بین کلمات، برای جمع بین این امور. که قائل شدند ملکیت، این ملک آنا ما هم هیچ اصلاً آن زمانی هم مراد نیست، اشتباه نشود، مثلاً یک ثانیه، دو ثانیه، سه ثانیه ملکش است، آن اعتباری است، اعتبار ملکیت، هیچ اثری هم بر این ملک نیست. نمی تواند امر بکند، نهی بکند، بمیرد پدر به ارث برسد، فقط یک اثر دارد آن هم عتق تا عتق در ملک واقع بشود.

یعنی می گویند اگر بخواهیم جمع بین این قوانین بکنیم، باید این فرض را بکنیم که شارع مقدس یک لحظه فکر کرده که این مالک است و الا این احکام با هم نمی سازند. روشن شد؟

در ما نحن فیه هم نکته همین است هیچ فرقی نمی کند. اگر مرحوم آقای آشیخ محمد حسین می خواهند بین این دو حیثیت فرق بگذارند، یا باید کاملاً عرفی صرف باشد، که خب نیست، عده ای از اهل سنت می گویند ضامن نیست، شارع گفت می توانی بخوری خب ضامن هم نیست. یا باید تصریح شرعی باشد که نداریم یا باید جمع بین ادله باشد. مثل همین نکته ای که اینجا گفتیم.

مثلاً جمع بین ادله ای که می گوید در حال اضطرار حق داری، ادله ای که می گوید من اتلف مال الغير فهو له ضامن. می گوید جمع بین این ادله این طور اقتضا می کند، اضطرار می آید حکم تکلیفی را بر می دارد، همین که آخر ایشان گفت، حرمت در مقابل ۴۶: ۳۰، همین هم درست است. حرمت تصرف در مال غیر را بر می دارد، اما اضطرار حکم وضعی که مالیت شیئی باشد را بر نمی دارد.

س: این اتلاف مگر به اینجا صدق می کند؟

ج: بله خب، خورده دیگر غذا را

س: عدوانی است دیگر

ج: چرا عدوانی

س: اتلف مال الغير حالا تعدی بکند.

ج: نه عدوانی نمی خواهد باشد. من اتلف مال غیر مطلقاً دیگر. مگر دلیل بیاید که در حال مثلاً اضطرار برداشته شده. من اتلف، اتلاف کرد، اینجا اتلف مال الغير، بدلتش را باید بدهد.

س: اگر امین باشد، خب یدش ید امانی است، یا امین است یا غیر امین است، امین باشد امانی است، غیر امین باشد می شود عدوانی،

شق ثالثی نداریم

ج: می گویم اینجا نه اینجا دقت بکنید. آنها می خواهند بگویند که به اصطلاح ما بحث شق ثالث و ثانی نمی خواهیم، اتلافش اگر مجاز باشد می خواهیم بگویم اتلافش مجاز نیست، یعنی اتلافش به عنوان حکم تکلیفی مجاز است، به عنوان حکم وضعی نیست. آن بحث امین و چیز مال بحث قاعده ید است نه قاعده علی الید یعنی نه اتلاف، اتلاف خودش.

س: می خواهیم بگویم که اصلاً در ما نحن فیه یک ادله است دیگر.

ج: قاعده علی الید فرق بین امین و تعدی می گذارد. علی الید ما اخذت، آن یک قاعده است. یک قاعده دیگر من اتلف مال الغير فهو له ضامن، این قاعده دیگری است غیر از قاعده علی الید است. این دو تا با همدیگر فرق می کند.

در اینجا باید اجازه بیاید، اجازه که بیاید مشکل ندارد. این اجازه آمده به مقدار رفع اضطرار.

پس مرحوم آشیخ محمد حسین ببینید دقت کنید، ممکن است بگویند ما جمع بین این دو دلیل می کنیم، نتیجه این می گیریم، حرمت مال به لحاظ اجازه مالکی ساقط، اما حرمت مال فی نفسه موجود، یعنی بعبارة اخرى جمع بین ادله. خیلی خب سلمنا. البته منحصر هم نیست در این جمع که ایشان فرمودند. سلمنا.

اما در باب عمل از کجا؟

یعنی اگر شما چنین چیزی داشتید که شارع یک جایی عمل را واجب کرد، از آن طرف هم شارع باز روایت آمد که تو حق داری اجرت بگیری، اینجا شما به خاطر اینکه دو تا حکم را با همدیگر تناسب بدهید، قائل به تفکیک بشوید بگویید عمل فی نفسه، عمل مضاف الی

المالک، اینجا حق داریم. به عکسش شما می خواهید از این تفکیک آن را درست بکنید، این چه دلیلی بر این تفکیک شما دارید؟ چون گفتیم راههایش واضح است دیگر.

یک: تعبد شرعی باشد، خب تعبد شرعی که نداریم. دو: بخواهیم جمع بین ادله بکنیم، شما جمع بین ادله نکردید، شما می خواهید آن را با همین نکته درست بکنید.

مضافاً به اینکه در باب حرمت مال آن نکته ای نیست که شما جمع بین ادله بکنید. خب یکی همان راهی است که من دیروز عرض کردم. می گویند قاعده رفع اضطرار باید منت به تمام امت باشد. امتنان به تمام امت. اگر بگویند تا ضامن نیستی برای تو امتنان است اما برای آن بیچاره امتنان نیست.

نکته دیگری بود که ما عرض کردیم که اصولاً ما در باب ادله اضطرار، اصولاً ادله اضطرار عقوبت را بر می دارد، چیز دیگری را بر نمی دارد. و لذا ادله اضطرار فقط می آید می گوید شما اگر تصرف کردی عقوبت نداری، اما من اتلف مال الغير فهو له ضامن به حال خودش محفوظ است. اصلاً آن تفکیک اینجا علی القاعده است مشکل ندارد.

اینها چون در ذهنشان است که ادله اضطرار کلاً بر می دارد، این مشکل برخورد کردند.

ما عرض کردیم ادله اضطرار کلاً بر نمی دارد. خصوص حکم جزایی را بر می دارد، عقوبت را بر می دارد. یعنی اگر شما دست زدی به مال غیر عقوبت نمی شوی، این معنایش این نیست که شما اتلاف نکردید، خب اتلاف کردید ضامن هم هستید.

پس این مطلب که ایشان از حرمت مال را با حرمت عمل، یکی گرفته، اصلاً اینها با همدیگر کاملاً فرق می کنند. مسئله حرمت مال غیر از حرمت عمل است. حرف مرحوم شیخ این است: اگر جایی ایجاب آمد خوب دقت بکنید، دیگر چون الزام است، چون شارع الزام کرده، این عمل تو دیگر در اختیار تو نیست که بگویی من می خواهم مطالبه اجرت بکنیم یا مجانی. دعوا این است ادعا این است. دقت بکنید.

وقتی شارع آمد گفت تو لازم است این گوسفند را ببری خانه نگهداری کنی، نگهداری گوسفند در منزل. دیگر این حقت وقتی شارع آمد این حق تو نیست بگویی در اختیار من است، در مقابل نگهداری پول بگیرم یا نگیرم، مجانی باشد یا پول بگیرم. خود الزام این اقتضاء را می کند به قول مرحوم آقای آشیخ محمد حسین.

از اینجا این نکته روشن شد، من اگر یادتان باشد اول بحث عرض کردم. یک: می توانیم از راه الزام بگوئیم، دو: می توانیم از راه ظهورات لفظی بگوئیم. سه: هم از راه تسانخ قانونی.

اینجا ما می توانیم این کلام مرحوم شیخ را تکمیل بکنیم که غیر از حالا آن بحث وجوب، از راه ظهورات لفظی هم می شود این را گفت. حالا این چه جوری تقریش.

من عرض کردم خدمتان که ما در مثل صیغه افعّل مثلاً می گوید این گوسفند را نگه دار، ببینید، یک هیئت داریم اصطلاحاً مثلاً جئنی بماء، یک هیئت داریم، یا قم مثلاً، یک هیئت داریم یک ماده داریم، من این توضیحات را تکرار عرض کردم، مفاد هیئات مفاد معنای حرفی هستند. مفاد معانی حرفیه طبیعت معنای حرفی، این است که حالت اندکاک در غیر دارد، اصلاً طبیعتش این است. معانی است که در غیر تجلی می کند. وقتی می گوید صرت من البصره، یا همین صرت یا قمت، این در حقیقت یک ماده دارد، یک هیئت دارد. ماده اش قیام است و متکلم، قمت، هیئتش افاده این، ببینید هیئت خودش معنا ندارد، هیئت مثل فرض کنید مثلاً می گوئیم این تسبیح روی دست من است، این رو معنا ندارد، تسبیح معنا دارد و دست، رو چیزی نیست، رو منک در این دو طرف است، در تسبیح و دست، این را خوب دقت بکنید. و لذا شما هر جا هیئت تصور کردید این باید منک بشود. نکته فنی را دقت بکنید.

اندکاکش در اینجا در ماده است، چون در معانی به اصطلاح، در معانی انشائی ضمان مطرح نیست، در حقیقت این معنای اندکاک این است، در حقیقت اگر خوب دقت بکنید، یک معنای اندکاک است بین متکلم یعنی آمر، و بین مأمور و بین مأمور به. صیغه دلالت بر این می کند. یعنی نکته ای که در باب صیغه هست، منک در این می شود. یعنی آمر مأمور را الزام کرده به ماده. یعنی این ماده را دیده، مأمور را هم دیده، خوب دقت کنید، لذا آن نکات فنی که در مفاد صیغه هست، که چند تا مفاد دارد، نکته اش این است. مثلاً ما عرض کردیم عده ای از اصولیین ظاهرش این است که مفاد صیغه فقط بآس است، هیچ چیز دیگری در آن نیست. تمام شد. یعنی اینها این جور تحلیل می کنند آمر بآس می کند مأمور را به ماده. تمام شد، دیگر کاری به ماده ندارد. از اینجا بگیرید حتی ممکن است بعضی از خود همین صیغه افعّل مثلاً صل، در آن مثلاً ضرورت نظام و حکومت هم در بیاورند، خوب دقت بکنید، شاید بگوئیم مثلاً این باز دیگر نمی خورد، بگوئیم از این که می گوید این ماده را ایجاد کن، ببینید دقت کنید، نماز را، این یک مفاد دیگر هم دارد، اصلاً مفادش فقط بآس نیست، بآس به نماز است به این ماده است، به حیث خوب دقت کنید، به حیثی که باید این نماز در خارج محقق بشود. فقط مجرد بآس نیست. آن اندکاک هیئت بین آمر و مأمور و مأمور به اقتضائش این است که باید این نماز هم در خارج محقق بشود.

.....
حالا اگر مأمور نکرد، یک قوه‌ای باید بیاید او را وادار بکند که اسمش حکومت است.

یعنی طبق این تصور ما حتی از مثل خود واجب، یا مثلاً پدر به پسر، حالا پسر گوش نکرد، گفت برو نان بخر، یک قوه‌ای، یعنی این مرادش این نیست که فقط بآس او به عمل باشد. خوب دقت کنید. اینها تعبدی نیست باید فکر بکنید خودتان به نتیجه برسید.

اینها در آن خوابیده، یعنی توش خوابیده تا اینجا، حتی تا اینجا هم توش خوابیده، تا اینجا هم توش خوابیده که باید این عمل ولو طرف انجام نده، منبعث نشود، این عمل باید انجام داده بشود. خب اگر این توش خوابیده لازمش، پس پدر باید یک قدرت اجرایی هم داشته باشد، آن آمر باید قدرت اجرایی هم همراهش باشد دیگر.

حالا شما ممکن است بگویید نه آقا این قدر دیگر از ماده و هیئت نمی فهمیم، آن بحث دیگری است.

پس ما یک حداقلی در فهم در تحلیل امر داریم که در بعضی از کلمات آمده، اسم نمی برم مراجعه بکنید می بینید. هیئت را فقط بآس گرفته به هیچی کار ندارد. اما در مقابل هیئت را بآس گرفت، اضافه بر بآس مثلاً یکی یکی حالا همه اش را بگویم طول می کشد. آن عمل را هم باید انجام داده بشود، با قطع نظر از بآس او، چون این بآس مندرک در ماده است. این ماده را می خواهد. مثلاً گفت برو بیرون من باب مثال می خواهم بگویم. این بیرون رفتن هم می خواهد، فقط بآس نیست، پس چون بیرون رفتن می خواهد باید این فکر را بکند که اگر گوش نکرد، یک روزی باشد که این را بیرون بکند، این بیرون رفتن محقق بشود.

دقت می کنید؟ یعنی باید بگویم وقتی من می گویم برو بیرون، اگر دنبالش چیز نباشد، انجام داد نداد، این با امر نمی سازد، چون امر قوامش به الزام است، الزام قوامش این است که باید حتماً انجام بگیرد. خوب دقت بکنید مباحث را.

پس بنابراین بیایم بگویم یک تصویر بکنیم. چون معنا اندکاک است، چون در معنا در غیر است. عرض کردم این معنای اندکاک را اولین بار مرحوم آقای نجم الاثمه رضی رحمه الله واقعاً ای کاش این کتاب خیلی خوب در دنیای اسلام چاپ شده، این چاپ‌هایی که شده متأسفانه، حالا چاپ تحقیقی هم کردند در مصر، اما آن قدر چون از بزرگان شیعه است، تصادفاً در نجف نوشته، این از کتاب‌هایی است که در نجف نوشته شده، فی المشهد القری، قدس الله نفسه، ایشان اولین ایشان می گوید معانی حرفیه خودشان فی نفسه چیزی نیستند، تظهر فی الغیر، این تظهر تصویرش این است، یعنی دو طرف هستند. لذا دائماً در معانی حرفیه، خوب دقت کنید، دائماً آن طرفین را ببینید که اندکاک در آن است. آن چه مقدار اندکاک است. مثلاً اگر گفت که نماز بخوان، من نماز را در ذمه مأمور می بینم. ببینید، من

نماز را، پس حداقلی اش چه بود؟ حداقلی اش باس، این را فکر نکنید. شما می گوید من هیچی نمی دانم، فقط می گویم وادارش کنم که انجام بدهد. همین، هیچی دیگر نیست، نسبت فقط همین است.

آن چیزی که اینجا اندکاک است، واداشتنش به خروج است. یک دفعه می گوید نه واداشتنش به خروج است، دو: این خروج در ذمه او هست، سه: این خروج از اختیار او خارج است، چهار: این خروج باید حتماً تحقق پیدا بکند، و اگر نکرد قوه قهریه، ببینید.

پس در حقیقت این مسئله و فرع بعد، مرحوم نائینی اشکال سوم مال نائینی است، استدلال سوم، چون فردا می خواهیم بگوئیم.

مرحوم نائینی می گوید شما وقتی که الزام آمد، چه وجوبی چه حرمتی، چه وجود چه ترک، وقتی که الزام آمد، معنای الزام این است که قدرت را از شما می گیرد. این یک معنا. طبق تصور ما از باب حرف معنای کلام، وقتی آمد شما را، مثلاً گفت غیبت نکن، این غیبت را از شما گرفت، آن که غیبت را از شما گرفت، نه فقط شما را دست نگه داشت از غیبت، اصلاً غیبت را از وجود شما سلب کرد. اگر از وجود شما سلب کرد نمی توانیم بگوئیم آقا من کارم این است، غیبت می کنم پول از شما می گیرم، اخذ اجرت در مقابل حرام. دقت کنید.

می گوید همین الزام که آمد کاری می کند که دیگر شما نسبت به آن عمل حق تصمیم گیری ندارید. این را این آقا در وجه دوم، اسمش را گذاشته بود حرمة العمل، در وجه دوم نائینی اسمش را گذاشته سیطره بر عمل.

البته عرض کردم من اول بحث گفتم، آقایان از وجوب را بحث کردند. ما می آییم می گوئیم نه از خود لفظ هم این در می آید. وقتی می گوید غیبت نکن، خوب دقت کنید، نائینی می گوید معنایش این است که این عمل دیگر در سیطره تو نیست. اگر در سیطره تو نبود چطور می خواهی اخذ اجرت بکنی؟ روشن شد؟ چون الزام شد.

اگر گفت که گوسفند مردم را نگه بدار، یعنی این عمل دیگر در سیطره تو نیست، نمی توانی پول بگیری. لذا ایشان برده روی الزام نه وجوب. می گوید الزام هر جا که آمد سیطره شما را می گیرد. تحلیل کلام نائینی کلام قانونی است یعنی در وجوب، ما آمدیم اضافه بر قانونی تحلیل لفظی هم دادیم.

مبنای این تحلیل لفظی چیست؟ مبنایش این است که مفاد هیئت مفاد حرفی است. حرف هم اندکاک در غیر است. آن غیری که این در آن مندرک شده چیست؟ پس این بحث وجوب که آقایان آوردند این اصل نیست. نکته این است. اگر شما از مفاد هیئت فقط باس درآوردید، خب دیگر هیچ کدام از این معانی نیست دیگر. سلطنت شما را برداشت، حرمت عمل را برداشت، هیچ کدام از این معانی نیست.

پس شما بیایید به جای این بحث در حقیقت به نظر ما روی این نکته فنی بحث بکنیم. وقتی که می گوید برو بیرون، وقتی که می گوید نماز بخوان، تحلیل اصولی دقیق بدهیم. این هیئت مندک در چیست؟ به نظر ما مندک در سه جهت است: آمر، مأمور، مأمور به.

آن وقت این را باید تحلیل بکنیم. نائینی البته وجوب را رفته، ما می دانیم وجوب، ما این جور می گوییم، می گوییم وقتی که الزام آمد، وجوباً و حرمتاً یعنی دیگر شما سیطره بر عمل ندارید، اگر سیطره نداشتید اخذ اجرت نمی توانید بکنید. دیگر عمل دو طرف نیست، یک طرف است. این نیست که شما بخواهی برایش انجام بدهید یا ندهید. با الزام به انجام یا الزام به ترک دیگر جای اخذ اجرت نیست.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين